فهرست

[مقدمه: 2](#_Toc57626445)

[دلیل چهاردهم 2](#_Toc57626446)

[مناقشه اول: 4](#_Toc57626447)

[مناقشه دوم: 5](#_Toc57626448)

[بحثی در مورد اهم و مهم 5](#_Toc57626449)

[جواب مناقشه دوم: 6](#_Toc57626450)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

# دلیل چهاردهم

دلیل چهاردهم برای جواز نظر به وجه و کفین اجنبیه دلیلی است که از صاحب ریاض و مستند نقل شده و استناد در این دلیل به روایت خاصه‌ای نیست بلکه استظهاری از مجموعه روایات از منظر خاص است. برخلاف آنچه در ادله قبل ملاحظه کردید که در هرکدام به روایتی استدلال می‌شد اینجا یک نگاه مجموعی به روایاتی دارد با ویژگی که عرض خواهیم کرد.

این استدلال بر چند مقدمه مبتنی است:

1. کسی که به روایات متعددی که در باب نگاه به نامحرم آمده مراجعه کند غالباً می‌بیند از حکم نگاه به شعر و رأس و ذراع و امثال این‌ها سؤال شده است. تعداد زیادی از روایات داریم که در سؤالات نامی از وجه و کفین در آن‌ها نیست و همه سؤالات در مورد نگاه به رأس و ذراع و شعر و امثال این‌هاست. کم نیست روایاتی که محور پرسش و پاسخ در آن‌هاست غیر وجه و کفین است. اگر به همین ابواب نکاح نگاه بکنید بسیاری از ابواب محور سؤال و جواب شعر و امثال این‌هاست. بسیار متعدد است. مثلاً در باب 107 ابواب مقدمات نکاح در روایت بزنطی از شعر اخت امراته می‌پرسد یا در باب 109 روایت فضیل است که سؤال از ذراعین است و در باب 110 روایت پنجم می‌گوید عن حد القواعد من النساء جاز لها ان تکشف رأسها و ذراعها. یا در بعضی جاها ان تضع الجلباب دارد. در نساء اهل ذمه می‌گوید النظر الی رئوس نساء اهل الذمه. در روایت دیگر دارد «لَا حُرْمَةَ لِنِسَاءِ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى شُعُورِهِنَّ وَ أَيْدِيهِنَّ»[[1]](#footnote-1). در باب 113 «لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ أَهْلِ تِهَامَةَ وَ الْأَعْرَابِ وَ أَهْلِ السَّوَادِ وَ الْعُلُوج»‏[[2]](#footnote-2). این استثنائات همه بحث شعر و جسد و رأس و امثال این‌هاست. به همین ترتیب ملاحظه بفرمایید در بحث وجه و کفین به این صراحت و روشنی در چند روایت آمده که خیلی محدود است. این مجموعه روایاتی است که اگر ملاحظه شود می‌بینید که محور شعر و ذراع و رئوس است و کمتر به وجه و کفین پرداخته شده. در ابواب مقدمات نکاح از باب 90 به بعد تا اواخر می‌بینید که سؤال و جواب‌ها عمدتاً بر محور شعر و ذراعین و رأس و امثال این‌هاست. این مقدمه اول که محور این‌هاست و وجه و کفین بسیار کم موردبحث قرارگرفته است.
2. محوریت این‌ها و طرح غالبی سؤال و جواب در باب این‌ها نسبتش با وجه و کفین چیست؟ یک‌بار کسی می‌گوید نسبتش با وجه و کفین به این شکل است که وجه و کفین مفروض بوده نگاه به آن حرام است. با این سازگار نیست. احتمال بعدی اینکه وجه و کفین مسکوت است. این نکته مهمی است؛ یعنی محل سؤال قرار نگرفته است. این هم عرفا خیلی معقول نیست؛ زیرا امری که بیشتر محل ابتلا است و اگر محل تردید و سؤال بود باید می‌گفتند. لذا این دو احتمال خیلی معقول نیست. پس بیشترین سؤالات و جوابات پیرامون جسد و شعر و ذراع و غیر وجه و کفین است. در مورد وجه و کفین بسیاری از روایات اصلاً اسمی از وجه و کفین نیاوردند شاید 20 روایت باشد که غیر وجه و کفین را می‌گوید و اسمی از وجه و کفین نیست. این اسم نبردن یا به دلیل این است که حرام بوده که بعید است. یا به دلیل این است که نه کار به جواز نه حرمت است و مسکوت و مغفول مانده است. این‌همه روایات که درباره غیر وجه و کفین سؤال می‌کند چه نسبتی با وجه و کفین دارد. حرام که معلوم است نیست. مسکوت یا مغفول بودن هم بعید است چون موضوعی که بیش از همه محل ابتلاست کمترین سؤال از آن بشود به حیثی که چه روایات مانعه چه مجوزه اگر دقت کنید حدود دو یا سه تا مربوط به وجه و کفین است و بقیه با تمهلات خاصی می‌گفتیم مربوط به وجه و کفین است. اینکه بحثی این‌قدر مورد ابتلا باشد و این‌قدر کم از آن صحبت شود. با جواز بیشتر سازگار است تا حرام. این استدلال از منظر کلان به روایت است. در حدود 20 جا که سؤال شده همه در مورد رأس و جسد و ذراع و ساق و ... است که در بعضی جاها می‌شود بعضی جاها نه. این سؤال و جواب نشان‌دهنده این است که قصه وجه و کفین معلوم است که جایز است. دو سه صورت خاصه که در روایت گفتیم باشد بعید است. این‌که کمتری توجه به وجه و کفین شده چرا؟ مورد ابتلا نبوده که بوده. مورد ابتلا بوده و حرام می‌دانستند این هم خیلی بعید است که از حرمت نظر و عدم حرمت در بقیه جاها سؤال کند ولی مفروضش این باشد که در وجه و کفین نظر حرام است. یا بگوییم این امر مغفول و مسکوت است و درصدد آن نیست این با نگاه جمعی بعید است که این امر با این‌قدر ابتلای کمتری پرسش و پاسخ از او بشود. هیچ‌کدام از این‌ها موردقبول نمی‌تواند باشد. چه حرمت مفروض باشد یا اینکه بگوییم مغفول است یا اینکه بگوییم مسکوت است. مغفول و مسکوت بودن به‌ویژه با نگاه جمعی بعید است به خاطر کثرت ابتلای. اینکه از چیزی که کمتر مورد ابتلا است بیشترین سؤال شود و چیزی که بیشتر مورد ابتلاست اصلاً سؤال نشود یا خیلی کم شود. این‌ها همه به خاطر کثرت ابتلای نمی‌تواند پذیرفته شود. پس همان صورت باقی می‌ماند که این‌ها جوازش مفروض بوده است و در معاشرت‌ها امر متعارفی بوده و محل سؤال نیست و ارتکاز جاری بوده و لذا کمتر سؤال شده است. نقطه بزنگاه کثرت ابتلای نظر به وجه و کفین در مقایسه با سایر اعضا است.

پس این استدلال مبتنی بر این بود که اولاً بیشترین سؤالات در روایات متوجه به غیر وجه و کفین اعم از شعر و ذراع و ساق و جسد و امثال این‌ها است؛ و ثانیاً وجه و کفین بیشتر مبتلابه است. نتیجه اینکه آنکه بیشتر مورد ابتلا بوده کمتر مورد سؤال قرارگرفته. پاسخ این سؤال این است:

1. یا چون مفروض بوده حرام است که درست نیست.
2. مغفول است؛ که بعید است.
3. مسکوت است. این هم بعید است. مغفولیت و مسکوتیت با کثرت ابتلای سازگار نیست.
4. مفروض بوده که جایز و حلال است. این درست است.

سؤال: ما می‌خواهیم جواز نظر را اثبات کنیم نه ستر از طرف زن

جواب: چه ستر چه نگاه هر دو محل ابتلا است. دلیل در هر دو جاری است.

سؤال: اگر کسی بتواند اثبات کند که حرمت نظر پیش‌فرض نبوده کافی است.

جواب: نه کافی نیست. اینکه به هر دلیلی سؤال نشده این را با نکته کثرت ابتلای باید دفع کرد.

سؤال: پایه دلیل همان بحث لوکان لبان است؟

جواب: به نحوی همان است. در این هم لو کان لبان است.

این استدلال از صاحب ریاض و مرحوم نراقی نقل شده است. کتاب ریاض هم کتاب خیلی شریف و جاافتاده‌ای است و به نحوی متن بوده و قویم تر از بعضی کتب الآن هم هست. به نحوی در بلاد چیزی بین خارج و سطح بوده که ریاض می‌خواندند. خیلی کتاب شریفی است. البته این بحث را از آقای زنجانی نقل می‌کنم نه مستقیم. مناقشاتی شده است.

## مناقشه اول:

در کلمات مرحوم صاحب جواهر آمده و بر این مبناست که و کثرة السوال عن الشعر و الذراع لملازمتها النظر الی الوجه و الکف غالباً. این سؤالی که غالباً متوجه ذراع و شعر و غیر وجه و کفین می‌شود و نامی از وجه و کفین به میان نمی‌آید دلیلش این نیست که حکمش مفروض بوده و سؤال نکردند و توجیه دیگری داریم که غالباً شعر و ذراع ملازم با وجه و کفین است. وقتی به شعر و ذراع بگوییم می‌شود نگاه کرد یعنی به وجه و کفین هم می‌شود نگاه کرد. چون غالباً این‌ها ملازم باهم‌اند سؤال از وجه و کفین نشده و عدم سؤال از وجه و کفین به خاطر این نیست که موردتوجه نبوده و مغفول و مسکوت بوده بلکه به این خاطر است که این‌ها ملازم‌اند و حکم یکی اگر معلوم شود حکم دیگری هم معلوم می‌شود و لازم نیست مستقیم وجه و کفین را بگوید. درواقع از ملازم آن‌ها سؤال کرده است.

جواب مناقشه که در کلام مرحوم زنجانی هم آمده است این است که جواز نظر به ذراع و رأس ملازم است با جواز نظر به وجه و کفین اما حرمت نظر به شعر و ذراع ملازم با حرمت نظر به وجه و کفین نیست لذا این‌همه روایات و اقوال مخالف داریم. لذا اگر این ملازمه دائمی و در همه ابعاد حکم بود این مناقشه صاحب جواهر قابل‌قبول بود که از این سؤال نکرده و از ملازمش سؤال می‌کند چون تکلیف شعر و ذراع گر معلوم شد تکلیف وجه و کفین هم معلوم است آنجا اگر حرمت اینجا هم حرمت این قابل‌قبول بود؛ اما چون این ملازمه دائمی نیست در یک حکم ملازمه است در دیگری نیست. آن‌وقت وجهی ندارد که بگوییم از امر مورد ابتلا سؤال نمی‌شود و از رأس و ذراع و امثال این‌ها سؤال می‌شود. تعیین و تکلیف در آن مساوق با تعیین و تکلیف در این نیست. بله روایاتی که نگاهش معطوف به جواز است و بیشتر آن غلبه دارد اگر آن روشن شد این هم روشن می‌شود اما حرمت این‌طور نیست. در خیلی جاها راوی هم نمی‌داند بنا نیست جواز یا حرمت شود اگر این ملازمه دائمی در ذهن سائل بود اشکال صاحب جواهر قابل‌قبول بود درحالی‌که این ملازمه دائمی نیست و امر مورد ابتلای بیشتر وجه و کفین است که سؤال و جواب کمتری از آن شده است. این‌یک مناقشه که ممکن است کسی مطرح کند.

## مناقشه دوم:

کسی ممکن است این‌طور طرح کند که ما به دلایل مختلف چه ضیاع روایات یا غیر این نمی‌تواند انتظار داشته باشیم که آنی که محل ابتلای بیشتر است بیشتر در سؤال و جواب واردشده باشد آنکه محل ابتلای کمتر است به نسبت کمتر سؤال شده باشد یا چیزهایی که حکم خیلی واضحی دارد بگوییم زیاد گفتگو ندارد و آن‌هایی که حکم واضحی ندارد بیشتر محل بحث شود هیچ‌کدام را به‌سادگی نمی‌شود در باب روایات پیاده کرد. اول مثال دوم را که شاید نتیجه عکس دهد را مطرح کنم تا اولی را. ممکن است کسی بگوید آن احکامی که واضح است و همه در ذهنشان جاافتاده و مرتکز است نباید خیلی سؤال و جواب شود ولی آن‌هایی که کمتر واضح است باید بیشتر سؤال و جواب شود. فی‌الجمله این‌طور است ولی همیشه این‌طور نیست. گاهی مسائلی که خیلی واضح است 20 روایت دارد اما بحثی که مورد ابتلای بوده و حکمش واضح نیست کمتر روایت دارد. در همان امور مبتلا می‌شود گفت زیادی و کمی روایات تابعی از این نیست که چه قدر روایات واضح بوده یا نه. گاهی امور خیلی واضح خیلی روایت دارد و امری که وضوح کمتری دارد روایتی ندارد. گاهی هم برعکس است. آنکه حکم واضحی ندارد روایات زیاد دارد و آنکه حکمش واضح است روایات کم دارد. زیادی و کمی روایات به بحث وضوح و عدم وضوح یک بحث گره نخورده است. همین‌طور در بحث ما هم ممکن است کسی بگوید کثرت ابتلای یک مسئله بااینکه ابتلای دیگری کمتر است همین‌جور به ذهن می‌آید آنکه بیشترین ابتلای را دارد باید بیشترین سؤال و جواب شود حالت طبیعی این‌طور است اما اگر وارد روایات شویم این‌طور نیست که درجه کثرت و حجم روایات متناسب با کثرت ابتلای باشد. آنکه بیشترین روایات دارد باید بیشتر توجه شود این‌طور نیست. لذا از زیادی و کمی روایات نمی‌شود استفاده کرد.

سؤال: کثرت اهتمام را نشان می‌دهد که معضلی در جامعه بوده و شبهه در ذهن مردم بوده که سؤال کرده‌اند.

جواب: بله ممکن است.

## بحثی در مورد اهم و مهم

مطلب کلان‌تری را قبل بررسی این مناقشه عرض کنم. قبلاً بارها در مباحث فقهی عرض کرده‌ایم که در اهم و مهم بین احکام در مقام تزاحم اهم باید مقدم داشته شود. در مقام تشخیص صغرای اهم و مهم بارها گفته‌ایم که کمبودهای جدی در فقه وجود دارد. در واجبات و محرمات چگونه اهم و مهم تنظیم می‌شود؟ سخت‌تر از این در واجب و حرام اهم و مهم کدام است؟ بارها گفته‌ایم که کبرای تقدیم اهم بر مهم امر جاافتاده‌ای است و دشواری در تشخیص صغراست و این مسئله کار بیشتری در فقه و اصول دارد و آن‌هم باید مبتنی بر معیارها و شاخص‌هایی باشد. چه معیاری است که نماز را مهم‌تر از بقیه می‌دانید؟ چه شاخصی است که در مقایسه بین پیدا بودن چند شاخه مو و دروغ گفتن کدام اهم و کدام مهم است؟ بارها گفته‌ایم که جای بحث زیادی دارد.

یکی از شاخص‌هایی که دراهم و مهم بودن می‌شود گفت این است که روایات بیشتری داشته باشد. در این امر روایت بیش از آن باشد. یا مخصوصاً درآیات قران در موضوعی روایت بیشتری داشته باشد. کم‌وبیش این را پیاده می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم نماز مهم‌تر است چون صد یا دویست آیه دارد اما زکات یا خمس کمتر دارد. این کثرت و قلت روایات را به نحوی شاخص می‌گیریم برای اهتمام کم یا زیاد. مخصوصاً در قرآن از این می‌شود استفاده کرد.

جواب آن مناقشه این است که فی‌الجمله این درست است مخصوصاً در قرآن؛ اما همان‌جا شبهه‌ای که وجود دارد این است که بالجمله نمی‌شود این را شاخص نهایی شمرد. زیادی و کمی روایات ممکن است ناشی از این باشد که تعدادی از روایات از بین رفته است البته اگر مثل اصولیین بگوییم که ضیاع روایات داریم نه مثل اخباریین که می‌گویند ضیاع روایات نداریم و هرچه بوده در اصول اولیه بوده اهتمام هم زیاد بوده و پالایش هم انجام‌شده و اینی که بوده 90 درصدش از ائمه صادرشده است. اینکه یک‌چیزی زیاد در روایات مطرح شود یا نه نشانه اهم یا غیر اهم بودن است و از اینکه می‌شود استفاده‌های بیشتری کرد جای کار بیشتری دارد. کثرت و قلت روایات می‌تواند نشان‌دهنده چیزی باشد یا نه بحث‌های جدی‌تری دارد. خوب است یک‌وقت بحث شود.

سؤال: اینکه ائمه مختلف بحث کرده‌اند...

جواب: این بحث دیگری است اینکه فراوانی در سخن همه ائمه باشد یا نه خود مطلبی است. گاهی ما به‌عنوان مؤید می‌آوریم که اولاً در کتب اربعه آمده ثانیاً از چند امام نقل شده همه مؤیداتی می‌گیریم برای اهمیت مسئله.

## جواب مناقشه دوم:

اما شبهه دوم که اینجا مطرح شد این بود که این‌که بیشتر رأس و ذراع بیشتر و وجه و کفین کمتر مطرح‌شده ممکن است دلیلش این باشد که در وجه و کفین ضیاعی اتفاق افتاده یا هر چیز دیگری. این مناقشه هم به نظر می‌آید قابل جواب است. جوابش هم این است که وجه در اینجا بیشتر همان جواز است و جواز مفروض بوده که کمتر سؤال شده است. اینکه بگوییم ضیاعی انجام‌شده بعید است در این مسائلی که محل اختلاف طایفه‌ای و مذهبی نبوده ضیاعی اتفاق بیفتد. شاید انگیزه‌های ضیاع در رأس و ذراع کمتر نباشد از ضیاع در وجه و کفین. ازاین‌جهت است که خیلی ثابت نیست که بگوییم به خاطر ضیاع در این مجموعه اهتمام زیادی راجع به سؤال و جواب از وجه و کفین نمی‌بینیم. علی‌القاعده مجموعه سؤالات در وجه و کفین و غیر وجه و کفین یک وزن‌دارند به لحاظ شرایط اجتماعی و انگیزه‌ها و سؤالاتی که مشتمل بر این‌ها بوده است و به نحوی می‌توانیم 90 درصد بگوییم آنی که همان است آینه‌ای از آن است که از امام نقل شده است. اینکه دستخوش تغییر و تحول و ضیاع شده و چیزهای واضحی نیست و بعید است. آنی که الآن هست منطبق بر آنی است که صادرشده است. لذا این مناقشه شاید وارد نباشد. لذا این استدلال خیلی بعید نیست و قابل‌قبول است و تکمله‌ای برای فردا دارد.

1. . وسائل الشيعة، ج‏20، ص: 205. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان، ص 206. [↑](#footnote-ref-2)